جلسه‌ی یازدهم

[مقدمه 2](#_Toc358795580)

[اقوال مختلف درتفسیر آیه 24 سوره‌ی انفال 3](#_Toc358795581)

[قول اول: مانع شدن از رفتن مؤمن به کفر 3](#_Toc358795582)

[قول دوم: حیلوله در مقابل مطلق معاصی 3](#_Toc358795583)

[قول سوم: گرفتن عقل و فهم 4](#_Toc358795584)

[قول چهارم: خدا، نزدیک‌ترین به انسان 4](#_Toc358795585)

[قول پنجم: قلب، دست خداست 4](#_Toc358795586)

[قول ششم: خواسته انسان 5](#_Toc358795587)

[قول هفتم: تمنیات آینده 5](#_Toc358795588)

[قول هشتم: مرگ 5](#_Toc358795589)

[قول نهم: علم الهی 5](#_Toc358795590)

[قول دهم: زایل کردن غم و خوف 6](#_Toc358795591)

[قول دیگر در تفسیر انوارالتنزیل 6](#_Toc358795592)

[جمع بندی: قریب بودن به انسان 6](#_Toc358795593)

[روایات درباره آیه شریفه «واعلموا...» 7](#_Toc358795594)

[طایفه اول: حائل بین کفر و ایمان 7](#_Toc358795595)

[طایفه دوم: جلوگیری از انحراف فطرت و گرایش به گناه 7](#_Toc358795596)

[روایت اول: حفظ فطرت 7](#_Toc358795597)

[روایت دوم: دوری از گناه 8](#_Toc358795598)

[تحلیل روایات درباره ماده «یحول» 8](#_Toc358795599)

[جمع بندی اقوال 9](#_Toc358795600)

[مفهوم مرء 10](#_Toc358795601)

[مرء و جان آدمی 10](#_Toc358795602)

[احتمالات در مفهوم قلب 11](#_Toc358795603)

[دو رویکرد کلی آیه «یحول» 12](#_Toc358795604)

[رویکرد اول: یکسان بودن مرء و قلب 12](#_Toc358795605)

[قلب به معنای حقیقت نفس 12](#_Toc358795606)

[نظر علامه درباره حیلوله 13](#_Toc358795607)

[تحلیل کنایه ای حیلوله 13](#_Toc358795608)

[حقیقی بودن یحول 14](#_Toc358795609)

[رویکرد دوم: کلیت وجود انسان و قلب به معنای نفس 15](#_Toc358795610)

[احاطه قیومی خداوند متعال 15](#_Toc358795611)

[توجیه احتمال اول و دوم 16](#_Toc358795612)

[رویکرد سوم: قلب به معنای قوه عاقله 16](#_Toc358795613)

[تجربه بشری درباره حیلوله 17](#_Toc358795614)

# مقدمه

بحث در آیه‌ی شریفه‌ی «و**َاعلَموا أنَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبِه وَ أنَّهُ إلیهِ تُحشَرون» ا**ست، شاید حدود ده مبحث در این جا ذیل آیه مطرح شد و نهایتاً می‌رسیم به آن چه که به مناسبت آن این آیه را مطرح شد و آن مفهوم «**حيلولة الله بینَ المَرءِ وَ قلبه»** است، با توجه به مجموعه‌ی نکاتی که در مفردات آیه و احیاناً در نکات ترکیبی آیه عرض کردیم، با گذر از آن‌ها به مفهوم حیلوله می‌رسیم و قبل از آن که به احتمالاتی که در این آیه متصور است و مطرح است، بپردازیم.

# اقوال مختلف درتفسیر آیه 24 سوره‌ی انفال

 یکی اقوالی است که مفسرین دارند که اقوال بسیار متعددی است و در تفاسیر مختلفی که آمده است و شاید بهتر از همه در تفسیر زاد المسیر که مال ابن جوزی است، در قرن ششم، که از اهل سنت بوده است، که از تفاسیر چهار پنج جلدی است و تجدید چاپ هم شده است و در این نرم افزار هم وجود دارد که تفسیر نسبتاً خوبی است و معمولاً نوعی دسته بندی اقوال و وجوه در آیات دارد.

این دسته بندی به این جامعیت به نحوی در تفسیر فخر آمده است و در اینجا شاید جامع‌تر آمده است که خلاصه‌ی متن آن را بیان می‌کنیم، پس در تفسیر زاد المسیر ابن جوزی است و در ذیل همین آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: «**فیهِ عَشَرَهُ اقوال»** که می‌گوید ده قول در این «**أنَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبِه»** وجود دارد که به ترتیب این ده قول را به این شکل آورده است

## قول اول: مانع شدن از رفتن مؤمن به کفر

 اول این که معنای اول این است که «**یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبِه»** یعنی «**یَحولُ بینَ المؤمن وَ الکُفر»**، مانع می‌شود از این که مؤمن به سمت کفر برود، که این را از ابن عباس نقل کرده است و همین طور سعید ابن جبیر، این یک معنا است.

## قول دوم: حیلوله در مقابل مطلق معاصی

 قول دوم که در این تفسیر از مجاهد و ابن انباری نقل کرده است، این است که «**یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبِه»** یعنی « **یَحولُ بینَ المؤمِنِ وَ المَعصیة وَ العِصیان وَ الکافِرِ وَ الطّاعة»** که در این جا در معنای آیه شمول بیشتری داده است که حیلولة الله در معنای اول حیلولهی خداوند بین مؤمن و کفر بود و در این جا از یک طرف بین مؤمن و مطلق معاصی است و از طرف دیگر «**الکافِرِ وَ الطّاعة»** این دو معنای اول و دومی است که در این جا آمده است، این معنا در بسیاری از تفاسیر دیگر اهل سنت و احیاناً امامیه هم آمده است.

البته بعضی در این اشکال کردند که در این نوعی جبر است ولی به نظر می‌آید که حمل بر صحتی هم دارد و توجیهی هم دارد که هیچ یک از این دو تفسیر مستلزم جبر نباشد، در واقع حیلوله ی خداوند بین مؤمن و کفر یا بین مؤمن و معاصی همان صیانت از مؤمن است بعد از این که ایمان اختیاری دارد و این توفیقی است که خدا عاید او می‌کند و این حیلوله می‌تواند حیلوله­ی جبری نباشد، حیلوله­ای است که اولاً بر اساس اختیار خود شخص است و ثانیاً این حیلوله هم در حد جبر نمی‌رسد.

 بنابراین توجیه صحیح می‌تواند داشته باشد، اگر از آیه بتوانیم این معنا را استفاده کنیم، توجیهی هر دو قول می‌تواند داشته باشد که در آن جبر نباشد و در آن جایی که می‌گوید « **یَحولُ بینَالکافِرِ وَ الطّاعة»** اضلال مذموم هم نباشد، بلکه همان عذاب استدراجی است که در نتیجه‌ی انتخاب بد خودش است. این دو قول است که قول اول را از ابن عباس و سعید ابن جبیر نقل کرده است و قول دوم هم ضحّاک و فرّا است.

## قول سوم: گرفتن عقل و فهم

 قول سوم «**یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبِه»** به معنای این که « **یَحولُ بینَ الانسان وَ قلبه»** به معنای این که **«يترُکُهُ لا یَعقِل»** عقل را و فهم را از او می‌گیرد و به درجه و مرحله ای می‌رسد که خدا قوای عقلانی را از او سلب می‌کند، حائل بین او و قلبش می‌شود یعنی قوای عقلش را از او می‌گیرد، که از مجاهد نقل شده است.

## قول چهارم: خدا، نزدیک‌ترین به انسان

معنای چهارم **«إنَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** یعنی **«إنَّ اللهَ قریبٌ الی المَرء، لا یَخفی علیهِ الشَّیء»** که این هم می‌تواند دو معنا باشد و هم می‌تواند یک معنا باشد، ولی در این جا در یک معنا جمع کرده است که **«إنَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** یعنی خدا از هر چیزی به انسان نزدیک‌تر است، حتی از خودش، که به نحوی مرحوم علامه هم این را می‌فرمایند، که این از قتاده نقل شده است.

## قول پنجم: قلب، دست خداست

 معنای پنجم به این شکل است که « **یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** یعنی « **یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه فلا یَستَطیعُ ایماناً وَ لا کُفراً الی بِإذنِه» ی**عنی قلب او دست خداست و هر تحولی در او باید با اذن الهی باشد که این هم باز به یک مفهوم غیر جبری قابل تفسیر است و این طور نیست که حتماً ملازم با یک جبر باشد.

## قول ششم: خواسته انسان

معنای ششم این است که « **یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه» ی**عنی « **یَحولُ بینَ المَرء وَ هَواهُ»** یعنی خواسته‌ی او، این جا آمده است «و**َ هَواهُ»** که شاید یک معنای مذمومی در آن باشد، شاید هم معنای مطلق باشد.

## قول هفتم: تمنیات آینده

 معنای هفتم هم قریب به همین است که از ابن قطیبه نقل شده است که « **یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** در معنای ششم یعنی «**بینَ المَرء وَ هَواهُ»**، و در معنای هفتم یعنی « **بینَ المَرء وَ ما یَتَمَنّی مِن طولِ العُمر وَ...»** که این دو معنا خیلی به هم نزدیک است، و ممکن است معنای ششم هواهای عاجل و اکنون باشد و در معنای هفتم تمنّیات آینده باشد که احیاناً هم معلوم است که نمی‌شود ولی بالاخره آرزوهایی است که دارد. پس این دو معنا خیلی به هم نزدیک است البته با این تفاوتی که عرض کردیم. پس هوا امر عاجل و یا میسری است ولی در این جا تمنیات است که مستقبل است و احیاناً هم غیر قابل اصول است.

## قول هشتم: مرگ

**«یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** یعنی **«یَحولُ بَینَهُ وَ بینَ روحِه بِالموت»** یعنی او را می می‌راند.

## قول نهم: علم الهی

**«یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** یعنی **«بِعِلمِه فلا یُضمِرُ الشّیءً إلّا وَ هوَ عالِمٌ به»** يعني با علم خودش بین او و قلبش فاصله می‌شود یعنی می‌خواهد بگوید آن قدر نزدیک است که آگاهی او به هر چه در قلب او است شمول دارد.

## قول دهم: زایل کردن غم و خوف

معنای دهم که در این جا آمده است **«یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** یعنی **«یَحولُ بینَما یوقِعُهُ فی قَلبِه مِن خوفٍ أو أمن، فَیَأمَنُ بعدَ خوفهِ»** یعنی ابتدا یک خوفی آمده است یا غمی آمده است و بعد خدا آن را زایل می‌کند که این در مواقع جنگ و از این قبیل است که ابتدا ممکن است رعبی ایجاد شود و بعد خدا به آن شخص یا اشخاص طمأنینه می‌دهد.

## قول دیگر در تفسیر انوارالتنزیل

بر این اقوال می‌شود یک معنای دیگری افزود که این در تفاسیری آمده است از جمله در انوار­التّنزیل که در همین نرم افراز هم است و در واقع می‌شود گفت یا نوعی ادامه‌ی تفسیر نهم است و یا نوعی وجه و احتمال یازدهمی است که می‌شود بر این‌ها افزود، که این طور است : **«تنبيهٌ علی أنَّهُ مُطَّلِعٌ علی مَکنوناتِ الانسان ممّا عَسی أن یَغفَلَ عَنهُ صاحِبُهُ»** یعنی خدا بر مکنونات انسان آگاه است، از آن مکنوناتی که «**عَسی أن یَغفَلَ عَنهُ صاحِبُهُ»** که احیاناً خود شخص از آن آگاه نیست که این نزدیک می‌شود به آن چه که در حوزه‌ی ضمیر ناخودآگاه و مکنونات مورد غفلت خود انسان می‌آید.

# جمع بندی: قریب بودن به انسان

سایر تفاسیر هم تقریباً هر چه گفته‌اند در حول یکی از همین‌ها یا چند مورد از این‌ها دور می‌زند و شاید بتوان گفت خیلی نکته‌ی جدیدی وجود ندارد، به جز تحلیلی که مرحوم علامه مقداری دقیق‌تر بیان کرده است و آن هم به یکی از همین وجوه برمی گردد، منتها به همان **«قریبٌ الی المَرء»** که احتمال چهارم بود منتها با یک بیان فلسفی که مرحوم علامه دارد.

این یک نگاه اجمالی به آن چه که در تفاسیر در بیان مقصود از این آیه‌ی شریفه آمده است که تقریباً می‌شود گفت یازده یا دوازده بیان در تفسیر این آیه آمده است. تفسیر هم که می‌گوییم طبعاً کمی معنای اعم دارد، بعضی حالت تطبیق دارد و احیاناً نمی‌خواهد بگوید همین است و لا غیر ولی به هر حال این مجموعه‌ی احتمالاتی است که وجود دارد یا به نحو تفسیر و یا به نحو تطبیق و یا به نحوی که غیر قابل جمع نیستند.

# روایات درباره آیه شریفه «واعلموا...»

مقدمه‌ی دیگر این است که دو دسته روایاتی است که در ذیل این آیه‌ی شریفه وارد شده است که آن روایات در حقیقت دامنه‌ی بحث را توسعه می‌دهد، گویا در آن روایات، یک دسته به این اقوال برمی گردد که بعد خواهیم گفت و یک دسته هم گویا غیر از این یازده تعبیری که ما داشتیم، یک تفسیر یا تعبیر یا تطبیق جدیدی به عنوان دوازدهمین محور می‌تواند به حساب آید.

## طایفه اول: حائل بین کفر و ایمان

 اما طایفه‌ی اول که به یکی از همین اقوال یا تفاسیر برمی گردد، روایاتی است که از اهل سنت نقل شده است و در روایات خاصه نیست و در درّ­المنثور ذیل همین آیه آمده است که مرفوعه هم است و آمده است که **: «وَ رُویَ أنَّ الله یَحولُ بینَ المؤمن وَ الکُفر وَ الکافِر وَ الایمان»**. یکی دو روایت در این جا به صورت مرفوعه یا مرسله از پیامبر بزرگوار اسلام در مجامع روایی عامه نقل شده است، که در واقع این روایت مؤید همان قول اول و احیاناً دوم است و بیشتر منطبق بر قول اول است که در تفسیر زاد­المسیر آمده بود. این یک طائفه که طبعاً این‌ها مرسله است و در عامه هم به عنوان روایت مرفوع المرسله تلقی می‌شود ولی با قول اول منطبق است.

## طایفه دوم: جلوگیری از انحراف فطرت و گرایش به گناه

و اما طائفه‌ی دوم که وجه دوازدهم به شمار می‌آید، دو روایتی است که از خاصه نقل شده است، که این دو روایت در ذیل همین آیه در درّ­المنثور نقل شده است که به نظر از خصال و معاني­الاخبار هم نقل شده است، در همان درّ­المنثور منبع آن را هم دارد منتها سند را در این جا بیان می‌کنیم.

### روایت اول: حفظ فطرت

روایت این است که **احمد ابن محمد ابن خالد برقی عن علی ابن حکم عن هشام ابن سالم فی قول الله عزّ و جل** «و**َاعلَموا أنَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبِه»**، نقل می‌کند که این­طور امام فرمودند، قال هم دارد که تعیین نشده است که کدام یک از ائمه است ولی تناسب نقل هشام و... این است که معمولاً این را حمل می‌کنند بر نقل از معصوم، که حضرت این طور فرمودند که مفهوم آیه این است که « **یَحولُ بینَهُ وَ بینَ أن یَعلَمَ أنَّ الباطلَ حقٌ»** مانع می‌شود از این که فطرت و وجدان او در اعماق وجودش منحرف شود، حتی خطا هم که می‌کند اگر به خود برگردد فطرت و وجدان او می‌گوید خطا کردم، نمی‌گذارد که آن راهنمای عقل و وجدان و فطرت در وجود کسی خاموش شود و همان هم حجت بر شخص است.

در هر حال «**يَعلَمُ ما تُوَسوسُ به نفسُه»** یعنی اگر در هر حال ولو این که **«يَحسَبونَ أنَّهم یُحسِنونَ صُنعی»** هم باشد که در حد یک تخیلات است، اما اگر برگردد آن چراغ درونی به او می‌گوید این که انجام داده باطل است، نمی‌گوید این باطل حق است، « **یَحولُ بینَهُ وَ بینَ أن یَعلَمَ أنَّ الباطلَ حقٌ»** این یک روایت است.

### روایت دوم: دوری از گناه

روایت دوم این است: عن ابن بابوی عن محمد ابن حسن، حسن ابن احمد ابن ولید عن محمد ابن حسن الصّفار و سعد ابن عبدالله عن ایوب ابن نوح عن ابن ابی عمیر عن هشام ابن سالم فی قول الله عزّ و جل وَاعلَموا که در آن جا هم دارد که قال یعنی فرمودند که تعیین امام نشده است و بین الباقرین و صادقین مردد است، فرمود **«يَشتَهي سَمعُهُ وَ بَصَرُهُ وَ یَدُهُ وَ لِسانُهُ وَ قلبُه، غَشیَ شیءً ممّا یَشتَهی»**، میل او به سمتی می‌رود، یکی از تمایلات او به سمت گناهی می‌رود و اگر هم مرتکب آن شود «**لا یَأتیهِ الّا وَ قَلبُهُ مُنکِرٌ، لا یَقبَلُ الذی یَأتیه، یَعرفُ أنَّ الحَقَّ غیرُه»** علي­رغم این که تمایل او، او را به سمت یک معصیت سوق داد اما در همان حال هم «**لا یَأتیهِ الّا وَ قَلبُهُ مُنکِرٌ، لا یَقبَلُ الذی یَأتیه، یَعرفُ أنَّ الحَقَّ غیرُه»** که این تفصیل بیشتری از آن است.

# تحلیل روایات درباره ماده «یحول»

 این دو روایت در درّ­المنثور است و روایاتی از ائمه‌ی هدی سلام الله علیهم اجمعین است. چون روایی این دو هشام ابن سالم است و امام را هم مشخص نکرده است، وحدت دو روایت محتمل است، مضمون هم که یکی است، گویا « **یَحولُ بینَهُ وَ بینَ أن یَعلَمَ أنَّ الباطلَ حَق»** بوده است و آن هم توضیحی است که در ادامه داده شده است. به هر حال ممکن است یک روایت باشد و ممکن است دو روایت باشد.

اگر امام در این جا یکی بود، چون مضمون خیلی به هم نزدیک است و عبارات هم نزدیک است، احتمال وحدتش خیلی قوی بود ولی آن چه که مانع می‌شود که مطمئناً به وحدتش قائل شویم، این است که آن امامی که هشام از ایشان روایت می‌کند، مشخص نشده است.

در هر حال چه این یک روایت باشد و چه دو روایت باشد، سندها معتبر است، هم سند اولی معتبر است و هم سند دوم کاملاً معتبر است و همه‌ی روات توصیق خاص دارند و بی اشکال است. این را می‌شود بگوییم که یک نوع تعبیر یا تفسیر یا تطبیقی وجود دارد که به عنوان دوازدهمین تعبیر در این جا می‌شود به حساب آورد، **« یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** یعنی به نوعی صیانت از قلب او می‌کند و از آن آگاهی عمیق قلبی او صیانت می‌کند، گویا مانع می‌شود از این که انحرافی در عمق آن دریافت‌های فطری او حاصل شود. « **یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** یعنی مانع می‌شود که تصرفی و تغیّری در عمق قلب او ایجاد شود.

# جمع بندی اقوال

این نگاهی به اقوال مفسرین بود که ملاحظه کردید و این هم دو طائفه‌ی روایات که در این جا وجود دارد. حال ما باید ببینیم که این مجموعه اقوال قسیم هم هستند یا مقابل هم هستند؟ می‌شود آن‌ها را جمع کرد یا نمی‌شود جمع کرد؟ و این که آیا همه‌ی این‌ها می‌تواند در درون آیه به لحاظ مفهومی قرار بگیرد؟

 این گنجایش در آن است که همه‌ی آن‌ها را بگیرد یا این که همه را نمی‌تواند بگیرد و تعدادی را می‌گیرد؟ این بحث‌ها و تعیین این احتمالات به یک مقدمات دیگری در خود بحث قلب و مَرء و... برمی گردد که بخشی از آن را قبلاً بیان کردیم و بخشی را هم در این جا بیان می‌کنیم تا ببینیم بر اساس آن‌ها چه احتمالاتی در این جا متصور است.

 آیا اصلاً هیچ ربطی با بحث ناخودآگاه انسان و شمول علم الهی نسبت به ناخودآگاه انسان دارد یا ندارد؟ در آیه‌ی اول چنین شمولی در آیه بود، گرچه گفتیم اثبات یک ناخودآگاه با آن مفاهیمی که در تئوری‌های امروز است، نمی‌کند اما به نحوی فی الجمله یک ناخودآگاه و عالم مخفی‌تر از سرّ را بیان می‌کرد.

# مفهوم مرء

ما علاوه بر نکات قبلی که راجع به کلمه‌ی مرء و قلب گفتیم دو جمله‌ی دیگر هم راجع به این دو بحثی که در مقدمات داشتیم عرض بکنیم : یکی این که مرء هم می‌تواند، همین معنای اطلاقی را داشته باشد که شامل مؤمن و کافر و همه‌ی این‌ها می‌شود، و هم می‌شود به معنای مؤمن یا کافر باشد یعنی انسان خاصی باشد. این دو احتمال در مرء وجود دارد و البته ظاهرش هم خیلی واضح است که در این جا مقصود از مرء انسان خاصی نیست و **«بينَ المرء و قلبه»** اطلاق دارد یعنی انسان به ما هو انسان.

یک نکته هم در مرء است که باید به آن توجه داشت که اطلاقش اقتضاء می‌کند که یعنی طبیعت انسان نه تیپ‌های خاص و مقید به قیود خاص.

## مرء و جان آدمی

نکته‌ی دیگر هم این است که می‌شود گفت مقصود از مرء در این جا، وقتی سخن از انسان که می‌گوییم یعنی مجموعه‌ی روح و بدن.

می‌توان گفت که در این جا مقصود همان جان آدمی است، چون آن اساس کار است و بدن در این جا یک جنبه‌ی تتفّلی و عارضی دارد و مقصود به ذات همان جان و روح انسان است.

این دو بحث در مرء است که در بحث اول سئوال این است که مرء مطلق است یا مرء خاصی است یعنی مؤمن است یا کافر است؟ در بعضی از این دوازده قول مرء به صورت مؤمن یا کافر شده بود. این یک بحث است که ظاهر اطلاقی آن این است که مرء یعنی انسان به ما هو انسان.

در بحث دوم هم که مرء، مقصود کلیت انسان است یعنی به «**ما لَهُ مِنَ البَدَنِ والرّوح»**، یا این که همان است که انسانیت انسان به آن است که همان جان او باشد؟

 این جا هم به نظر می‌آید که منظور از مرء کلیت انسان است که همه‌ی اجزا و ابعاد و قوا و نفس و بدن و همه‌ی این‌ها را شامل می‌شود. این دو احتمال در مرء است که در هر دو ظهورات و اصول لفظی تعیین تکلیف می‌کند و مشکلی نیست.

(**«یا أیّها الذینَ آمنوا استَجیبوا لله وَ للرَسول إذا دَعاکُم لما یُحییکُم وَاعلَموا»** خطاب به مؤمن است ولی این که شما چه امری را بدانید، آن را تعیین نمی‌کند)

بدانید که خدا بین مرء و قلبش فاصله می‌اندازد، اما این که بگوییم، به خاطر این که خطاب به مؤمن است پس مقصود از مرء هم مؤمن است، قرینیتی بر این ندارد.

یعنی در واقع می‌گوید متوجه این باشید که این قانون بر انسان حاکم است، که خدا « **یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»**، چنین قرینیتی که بیاید و مقید آن باشد، در آن حد نیست و به نظر نمی‌آید.

# احتمالات در مفهوم قلب

در قلب هم دو سه احتمال وجود دارد :

1. یک احتمال این است که مقصود از قلب در این جا همان جان آدمی باشد و همان نفس باشد. به ما لهُ مِنَ القُوَ، قوای فکری و تمایلی و اراده و قوه‌ی عامله و مجموعه‌ی قوایی که در نفس وجود دارد، این یک معنا است که در واقع در این جا مقصود از قلب جان آدمی است.

2. یک احنمال هم این است که مقصود از قلب در این جا قوای خاصه ای از جان آدمی باشد نه همه‌ی قوا، که در قرآن هم بیشتر قوایی که قلب در آن به کار می‌رود، قوه‌ی عاقله و قوه‌ی مایله و تمایلات و امیال انسان است و کار به قوه‌ی محرکه و اراده و... نباشد. چون در قرآن بیشتر یا **«قلوبٌ یعقِلونَ بِها»** است و یا آن احوال تمایلی که در نفس است به قلب در خیلی از جاها نسبت داده شده است، این هم یک احتمال است که در واقع جمیع­القوي نباشد بلکه بخشی از قوای جان آدمی باشد و مشخصاً قدر متیقن آن این دو است نه همه‌ی قوا.

3. احتمال سوم هم این است که مقصود از قلب خود نفس یا قوای ذاتی نفس نباشد، بلکه اعمال و کارکردهای قلب باشد، تجلیات و کارکردها و اعمال و احوال قلب باشد، مثل اطاعت، نسیان، تمنیات و چیزهایی که در چندین قول بود. **«بينَ المَرءِ وَ قلبه»** یعنی بین بروزهای قلب و تجلیات قلب و کارکردهای قلب، که این هم خود مبنای چند احتمال در این جا می‌شود.

 بنابراین در قلب هم در حقیقت این سه احتمال وجود دارد. این که بخواهیم معنای سوم بگیریم، این یک نوع تجوز و قرینه­ای می‌خواهد ولی بین معنای اول و دوم هر دو نوع کاربرد در قرآن است ولی در این جا تعیین نهایی آن واضح نیست.

# دو رویکرد کلی آیه «یحول»

یک نکته‌ی دیگر در این جا این است که دو رویکرد کلی در این آیه وجود دارد که سرنوشت بحث را تعیین می‌کند:

## رویکرد اول: یکسان بودن مرء و قلب

 یک رویکرد این است که مرء و قلب در این جا یکی باشد، یعنی آیه به این شکل باشد که «إ**نَّ اللهَ یَحولُ بینَ الانسان وَ نفسِه»** به این شکل که بگوییم مقصود از مرء همان جان آدمی است، چون او اصل قصه است و بدن و... در این جا مقصود نیست و قلب هم یعنی همان جان آدمی، یا حتی اگر مرء هم به معنای مطلقش است ولی در این جا تمرکزش و اراده‌ی جدی آن همان جان آدمی است.

حال به شکل اراده‌ی استعمالی یا اراده‌ی جدی، مقصود از مرء در این جا یعنی حقیقت آدمی که روح او باشد. قلب را هم همان معنای اول بگیریم یعنی حقیقت آدمی، نفس به **«ما لهُ مِنَ القوي»،** اصل نفس. این یک نگاه است که در این نگاه ما یک قرینه‌ی عقلی پیدا می‌کنیم و بر اساس آن باید آیه را یک جوری معنا کنیم، چون آیه این طور می‌شود که «إ**نَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»**

### قلب به معنای حقیقت نفس

 بنابر این که بگوییم مرء مقصود همان حقیقت انسان است، قلب هم یعنی همان حقیقت نفس، حیلوله­ی خداوند بین انسان و خود او، یعنی بین این کل و این کل، بین او و خودش، نه کل و جزء یا این جزء و آن جزء، ولی وقتی می‌گوید خدا حائل این و خود او است، **«حیلولة الله بین شی ءٍ وَ ذاته»** می‌شود، چون اگر بخواهیم به معنای دقیق عقلی آن پایبند باشیم، **«حیلولة الله بین شی ءٍ وَ ذاته»**، اگر بخواهیم این طور بگیریم، در آن صورت در باب خود این دو احتمال متصور است، در این رویکرد اول، که مرء و قلبه یعنی یک چیز است، این حیلوله اگر بخواهد در آن واحد باشد، این مستلزم ارتفاع نقیضين و اجتماع نقیضين می‌شود و اگر بخواهد از زمان‌های متفاوت باشد این یک احتمال دیگر است.

### نظر علامه درباره حیلوله

 بنابر این رویکرد که مرء و قلبه یعنی **«الشیء الانسان و ذاته»،** حیلوله­ی بین این در این رویکرد دو احتمال فرعی دارد: یعنی حیلوله­ی در زمان واحد که این اجتماع و ارتفاع نقیضین می‌شود و چون این معقول نیست، در این صورت این آیه کنایه­ای از یک چیزی می‌شود و این همان است که مرحوم علامه تقریباً به همان سمت رفته است و بزرگان دیگری نیز به این سمت رفته‌اند و خیلی‌ها گفته‌اند این آیه با این که «**نحنُ أقربُ إلیهِ مِن حبلِ الوَرید»** و آن آیاتی از این قبیل که می‌گوید خدا أقرب به چیست؟ می‌گوید به آن نزدیک است و می‌گوید همان معنا را می‌رساند، برای این که این آیه نمی‌تواند معنای اولیه‌ی ذاتی خودش را بگوید و در آن صورت تعبیر کنایی می‌شود.

### تحلیل کنایه ای حیلوله

 البته در تفسیر تحلیل کنایه‌ها در معانی بیان تفاسیر مختلفی دارد که نمی‌خواهیم وارد شویم، ولی در هر حال مراد واقعی و جدی این جمله، چیز دیگری است. حال یا کاملاً مراد استعمالی­اش هم این است یا این که مراد جدی‌اش آن است. به هر حال آن دو تفسیر در آن جا وجود دارد.

بنابر این احتمال به جای این که بگوید که خدا به دلیل این که علت این شیء است و علت اقرب به معلول است از ذات معلول، و احاطه‌ی قیومی و احاطه‌ی علت بر معلول را بخواهد در این جا اشاره کند، به جای این یک تعبیر ادیبانه‌ی قشنگی آورده است، «إ**نَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** خدا بین من و خودم فاصله می‌شود که من و خودم را یکی بگیریم، کل و جزء و تفاوتی نگذاریم، زمان هم یکی باشد، خدا بین شخص و خود او فاصله می‌اندازد و حیلوله ایجاد می‌کند، نمی‌شود معنای تحت اللفظی آن را پذیرفت، بنابراین این معنای کنایی می‌شود از این که «**نحنُ أقربُ إلیهِ مِن حبلِ الوَرید»** و آیاتی از این قبیل که در قرآن داریم و این معنا در روایات آمده است و بحث‌های فلسفی هم این را اثبات می‌کند که احاطه‌ی علت بر معلول آن قدر قوی است که در واقع قرب او به او از قرب او به خودش بالاتر است.

این یعنی فقر وجودی، تمام وجودش به او متصل است و هیچ هویت مستقلی از خودش ندارد. حیلوله یعنی باید واسطه شود، «**نحنُ أقربُ إلیهِ مِن حبلِ الوَرید»** به معنای فاصله انداختن نیست.

 ما بیان کردیم که مرء و قلبه هر دو یک چیز است و هیچ فرقی ندارد و چند جور در این جا می‌شود دوگانگی ایجاد کرد ولی اگر در این جا دوگانگی فرض نگیریم و بگوییم همان که مرء است، همان هم قلبش است و خود مرحوم علامه در واقع باید به همین برسد، چون حداقل یکی از احتمالاتش این است که اگر ما مرء و قلب را هیچ جدایی نیاندازیم، این تعبیر کنایه می‌شود و این چیزی است که عده ای از مفسرین هم گفته‌اند.

### حقیقی بودن یحول

من می‌گویم این **«یَحولُ»** وجهی ندارد که ما حمل بر مجازش کنیم، **«یَحولُ»** را باید حقیقت بگیریم، هیچ وجهی هم ندارد که مرء و قلب را یکی بگیریم، ما می‌گوییم که این دوگانگی بین آن وجود دارد اما آن دوگانگی به یکی از بیانات است که بعداً عرض می‌کنیم. اگر یگانگی در آن واحد تصویر شد در آن صورت باید این را کاملاً کنایه بگیرید.

**«یَحولُ»** و نوعی معنای مجازی و کنایی در این بیاورید که عده ای از مفسرین هم همین را گفته‌اند. این یک رویکرد است که با این رویکرد ما باید به سمت معنای کنایی و مجازی برویم و اگر چاره ای هم نداشته باشیم، طبعاً باید همین را انتخاب کنیم، عده ای هم همین تعبیر را آورده‌اند، البته نه این که چنین تحلیلی را آورده باشند ولی دارند که این جمله کنایه‌ی از آن است، بسیاری از مفسرین دارند که این آیه در وزان همان «**أقربُ إلیهِ مِن حبلِ الوَرید»** است.

یک احتمال قوی هم در فرمایش مرحوم علامه هم همین است و می‌گوید این همان مضمون «**أقربُ إلیهِ مِن حبلِ الوَرید»** دارد.

به نظر می‌آید که ما در این جا خیلی الزامی به این قصه نداریم یعنی در وجوه بعد می‌بینیم که وجوه متفاوتی وجود دارد که این مرء و قلبه را یک حقیقی نمی‌کند بلکه یک رابطه‌ی کل و جزء یا روابطی از قبیل روابطی که وحدت کامل ندارد بین این‌ها وجود دارد، نه این که این‌ها عیناً یکی باشد و از این جهت است که اگر ما این رویکرد را کنار بگذاریم که مستلزم کنایی و مجازی شدن این جمله است، بسیاری از مفسرین که از ابتدا می‌گویند این جنبه‌ی کنایی دارد، کنار می‌رود.

یعنی آن‌ها می‌گویند که معنای «إ**نَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** این است که «إ**نَّ اللهَ قریبٌ الی المَرء»** یا «أ**قربُ إلیهِ مِن نفسه»**، در حالی که این طور نیست که بگوییم این کنایه‌ی از این است و مجازاً این را می‌رساند بلکه باید معنای حقیقی‌اش را بگیریم.

## رویکرد دوم: کلیت وجود انسان و قلب به معنای نفس

احتمال بعدی که شاید مقداری اظهر باشد و ضوابط هم با این بیشتر سازگار است این است که «ب**ینَ المَرءِ وَ قلبه»** در واقع مرء که می‌گوییم یعنی کلیت وجود انسان؛ و قلب هم یعنی نفس آدمی به ما لها مِنَ القوي، آن وقت خداوند که حائل بین کل و جزء می‌شود، این به این معنا است که این روح را از او می‌گیرد، با توجه به این که هیچ کدام از این‌ها از بین رونده‌ی کلی نیستند، حیلوله به معنای حقیقی است، برای این که این کل، جزء را از آن جدا می‌کند، هر دو هم به نحوی در عالم محفوظ است.

 در این جا خدا بین این جان و بدن و این کلیت و جان او فاصله انداخت، یعنی این جزء را از او جدا کرد، عین این است که بگوییم کسی بین این ماشین آمد و این چرخ را از آن جدا کرد، در این جا این معنا معنای حقیقی است، البته اگر یک طرف معدوم مطلق می‌شد و کلاً از بین می‌رفت، در آن صورت باید حیلوله را کمی تجوزی قائل شویم ولی چنین چیزی نیست، بنابراین حیلوله ی حقیقی است، **«یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** بین او و جان او حائل می‌شود.

 المَرء یعنی کلیت، قلب هم یعنی نفس او، حیلوله ی بین این کل و نفس و جان او، این حیلوله اطلاق ندارد که همیشه باشد، این با مرگ محقق می‌شود والا الان نیست. اگر معنای اول بود، آن در همه‌ی احوال است مثل **«نحنُ أقربُ إلیهِ مِن حبلِ الوَرید»** در همه‌ی احوال این طور است، ولی به این معنا که بگیریم «**بینَ المَرءِ وَ قلبه»** این یعنی در حقیقت بالموت. آن معنای اول با این معنای چهارم بین دوازده تا سازگار است و این معنا با معنای هشتم سازگار است.

## احاطه قیومی خداوند متعال

**«وَاعلَموا أنَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** می‌گوید **«إستَجیبوا لله وَ للرسول إذا دَعاکُم لما یُحییکُم»** همان وقتی که شما را دعوت می‌کند پاسخ دهید، بدانید که می‌میرید. **«أنَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** یعنی شما را از بین می‌برد و فاصله می‌اندازد و این فاصله جایی برای عمل برای شما باقی نمی‌گذارد و آن تعابیر زیبایی که امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) در خطبه های متعدد دارد که الان وقت عمل است و الان که می‌توانید انجام دهید، و آیه در واقع این را می‌گوید که **«إستَجیبوا لله وَ للرسول إذا دَعاکُم لما یُحییکُم»،** علت این که **«إذا دَعاکُم»** هم آمده است این است یعنی همان وقتی که می‌گوید و هم زمان با آن استجابت کنید، بدانید که در زمانی که مشخص نیست **«یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** یعنی بالموت، یعنی «**یُمیتُکُم»**، و بعد **«وَ أنَّهُ الیهِ تُحشَرون»** هم بی تناسب نیست. هم با قبل و هم با بعدش می‌توان تناسباتی ایجاد کرد، منتها این تناسب کمی بهتر از احتمال اول است، چون احتمال اول این که مقصود از آیه اقربیت احاطه‌ی قیومی خدا بر انسان باشد، کمی با **«إستَجیبوا لله وَ للرسول إذا دَعاکُم لما یُحییکُم»** علیرغم این که مرحوم علامه خواستند کمی جورش کنند ولی این احتمال دوم سازگارتر است.

## توجیه احتمال اول و دوم

احتمال اول را باید این طور توجیه کرد که «إ**ستَجیبوا لله وَ للرسول إذا دَعاکُم لما یُحییکُم»،** چرا باید استجابت کرد؟ برای این که خدا احاطه‌ی قیومی دارد، که مرحوم علامه به این شکل توجیه کرده است و سیاق را تنظیم کرده است و البته سیاق در بین آیات خیلی قوی نیست و محل بحث است، ولی در یک آیه مقداری بیشتر باید به سیاق پایبند بود. اما در احتمال دوم سیاق یک مقدار واضح‌تر می‌شود. این هم احتمال دوم است که بنابر این احتمال **«یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** یعنی مرگ.

استدلالی است که به داعی تنبیه است، واقعاً استدلال است و تناسب هم دارد و استدلال هم می‌کند منتها انگیزه‌اش این است که آن مطلب را خوب جا بیاندازد و مخاطب را متوجه قصه کند و احیاناً ممکن است تنبیه به معنای کلی باشد و یا احیاناً در آن یک تحذیر و... هم باشد که بعید نیست، مخصوصاً اگر مرگ باشد در آن صورت تحذیری هم وجود دارد.

## رویکرد سوم: قلب به معنای قوه عاقله

احتمال بعدی که در این جا متصور است این است که مقصود از قلب نه تمامی نفس باشد، **«النّفس به ما لها منَ القوي»** باشد، بلکه مقصود آن قوه‌ی عاقله و احیاناً قوه‌ی مدرکه و قوای تمایلی و امثال این‌ها باشد، اگر این معنا باشد، **«بینَ المَرء»** یعنی کلیت وجود آدمی که نفس هم در آن است و قوای مشخصی از نفس، به این معنا که باشد، دیگر اختصاص مرگ پیدا نمی‌کند، در حیات هم پیدا می‌شود، «**وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَکِّسْهُ فِي الْخَلْقِ»**يس/68 یا آیاتی از این قبیل که هم آیات و هم روایات دارد.

### تجربه بشری درباره حیلوله

 تجربه‌ی بشری هم آن را نشان می‌دهد که الان شما در حین سلامت و عقل و آگاهی هستید ولی «إ**نَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»**، ممکن است خدا این عقل را و این فهم را و این توانایی را از شما بگیرد، در حالی که جان شما در جای خود محفوظ است اما این قوا را از شما سلب کند.

پس این هم معنای دیگری می‌شود که در حقیقت قوای شما را از شما می‌گیرد نه بحث مرگ، «إ**ستَجیبوا لله وَ للرسول إذا دَعاکُم لما یُحییکُم وَاعلَموا أنَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** خدا بین شما و قلبتان حائل ایجاد می‌کند و قوای عقلانی و ادراکی شما را می‌گیرد و شما دیگر نمی‌توانید به این شکل که الان می‌توانید عمل کنید. این هم یک معنای دیگری است و معانی دیگری هم وجود دارد.